



مجموعه غزل «شبانامه»، اثر فاطمه عارف‌نژاد را انتشارات شهرستان ادب در ۹۳ صفحه منتشر کرده است. این مجموعه ۴۰ غزل دارد که اغلب‌شان ۶ تا ۸ و بیטי هستند. مضمون غزل‌های این دفتر به یک معنا در کل آیینی و مذهبی هستند و تعدادی از آنها نیز غزل‌های دفاع مقدسی و درباره روزمندگان و شهدای مقاومت و مدافعان حرم و یکی هم درباره سردار شهید حاج‌قلسم سلیمانی است که شاعر دفتر غزل «شبانامه»، در شرح و تفسیر شأن و شریعت کلی شده، بلکه بر صراط‌ واقعبیت چنین سروده است:

دی بود و درد بود، زمستان ادامه داشت
آن شوم پنجره تب توفان ادامه داشت
از جویسم آسمان کیود آبه می چکید
فضل نزول سوره باران ادامه داشت
انسان پر از دروغ، پر از غم، پر از قصور
عصر هزارساله خسران ادامه داشت
شب ناگهان رسید و سر صبح را برید
صبحی که روز بعد، کماکان ادامه داشت
بر رحل نی تلاوت خون بود و تا ابد
بغض غریب قاری قرآن ادامه داشت
عمری شهید بود و شهبانه بر کشید
اما هنوز در دل میدان ادامه داشت

محمدصادق طبرستانی، دفتر شعر «این کوچه را از روی رودخانه نوشتم» از محمدرضا عبدالملکیان را انتشارات دارینوش در قطع جیبی مربعی‌شکل در ۵۸ صفحه منتشر کرده است.

این دفتر شامل شعرهای کوتاه سپید محمدرضا عبدالملکیان است؛ شاعری که بیشتر به شیوه نیمایی شعر می‌سرود و از جمله شاعران انقلابی و آیینی بود که در کنار قیصر امین‌پور و سیدحسین حسینی و سلمان هراتی به قالب و شیوه نیمایی -در کنار قالب‌های دیگر- بسیار اهمیت می‌داد؛ شاعرانی که به‌ندبال آنان علیرضا قزوه و محمدرضا روزبه و محمدرضا میرافشاری نیز آمدند و در شکوفایی دوباره شعر نیمایی کوشیدند. اگرچه پیش از اینان، شاعرانی چون کاظم سادات اشکوری، علی موسوی گرم‌رودی و عمران صلاحی و دیگران نیز از سرودن شعر نیمایی غافل نبودند و باز پیش از اینان، دیگران تا خود نیما پوشیح.

اما محمدرضا عبدالملکیان در چهارپارم‌سرایی هم از فعالان بود و در این حوزه شناخته‌شده، تا اینکه آرام‌آرام زمینه‌ای را که در حوزه شعر سپید داشت، در ۲-۳ دهه اخیر پرت‌رنگ‌تر کرد؛ همان شاعر کوچه شناخته‌شده «خیابان هاشمی» و «سرر باز کوچک» که هر ۲ شعری بودند در قالب سپید با مضمون دفاع مقدس اما دفتر شعر «این کوچه را از روی رودخانه نوشتم» محمدرضا عبدالملکیان یکسره سپیدند و یکسره کوتاه.

شعرهای کوتا ه (اعم از نیمایی و سپید) طبق قاعده و عرف نباید بیش از ۴ سطر معمول باشند، چنانکه دوبیتی و رباعی بیش از ۴ سطر نیستند و در شعر دیروز، شعر کوتاه محبوب می‌شوند. شعر نو کوتاه باید از نوع بیان و زبان و ساختار «کلمات قصار»، «کار یکلماتور»، «حکایت»، «متل» و «متل» متمایز باشد. همچنین باید سعی شود که شعر کوتاه یک «شعر مستقل» باشد و در ساختمان خود جا بگیرد، نه اینکه شبیه «برشی از یک شعر» دیگر باشد.

فاصله‌گیری از «هایکو» نیز از جمله کارها و دقت‌هایی است که متوجه شاعر فارسی‌زبان است. شاعر پارسی، از فرهنگ و اندیشه‌های که بر جهان هایکو حاکم است، بی‌خبر است و بر آن اشراف ندارد. هایکو بر اساس مکتب ذن بنا شده است. حتی در صورت اشراف و آگاهی ما بر مکتب ذن، همچنان این قاعده پابرجاست، چراکه اشراف و آگاهی با ایمان و باور دانشتن فرق دارد. شاعر پارسی با فرهنگ ذن بزرگ نشده و آن را با جان و وجود خویش درنیامیخته که حالا بخواهد به آن شبویه و در آن احوال شعر بگوید. اگرچه بهره بردن‌های گوناگون از هایکو در شعر نو کوتاه هیچ منع و مانعی ندارد؛ خاصه از آن بخش‌هایی که با فرهنگی و عرفان ما نزدیکی‌هایی دارد. بسیاری از شعرهای دفتر شعر «این کوچه را از روی رودخانه نوشتم» دارای مضامین و مفاهیم عمومی‌اند، با برآمده از غم غربت و عاشقانهگی که همگی حول محور کلمه «کوچه» می‌گردند؛ شعرهایی که در واقع کوچک‌گردند؛ شعرهایی که از این رو یکدست و هماهنگند؛ باشد که این هماهنگی و یگانگی، ساختار و زبان و فرم شعرهای این دفتر را نیز در بر گرفته باشد. البته یکدستی مضمون و موضوع در ایجاد هماهنگی و هارمونی بی‌تاثیر نیست. اسم کتاب نیز مدرن است و از تخیل بالایی برخوردار است، تعبیری از این دست که «این کوچه را از روی رودخانه نوشتم» نشانه گسترده‌گی این نوع تخیل است.

محمدرضا عبدالملکیان در ۶ شعر نخست دفتر «این کوچه را از

است) و «بیدارباش به غنچه سرمازده» که مفهوم و بیانی از رستاخیز است، نیست:

می‌بینمش با دامن پرچین می‌آید

مثل نسیم از آن سوی پرچین می‌آید

از کوچم‌باغ خنده‌های سرخ و نیلی

گل‌دختر تقویم، سرسنگین می‌آید

در پاسخ هر آرزوی سال تحویل

او با هزار آیینه و امین می‌آید

با هر سلیقه می‌توان او را پسندید

از هر نظر شایسته تحسین می‌آید…

من در کنار پنجره بی‌تاب دیدار

مادر صدایم می‌کند: «بنشین!» می‌آید».

ای غنچه سرمازده از خواب برخیز

دارد صدای پای فروردین می‌آید

یا عاشقانه‌هایی از این دست ملیح و آرام که اگر خالی از کلمات و تعباییر مذهبی است اما خالی از خُجُب و حیا و نگاه مذهبی نیست:
از کودکی با شوق، با امید، با خنده
هر روز می‌رفتم به استقبال آینده
با شقی می‌بردم تو را در بازی تقدیر
حتی اگر دنیا به من می‌گفت بازنده
اما کسی ناگه بازی را به هم زد… آه!

رفتی به سقف دیگری باشی پناهنده
اززان‌تر از قیمت خریدی عشق را از من
آشفته شد بازار این کالای ارزنده
باید که دیگر بگذرد این دختر لجباز
باید فراموش‌ت کند این قلب یکدنبده
آن کودک دیروز عاقل‌تر شده حالا
از شوق دیدار تو‌ای آینده! دل کنده

از این رو، منهای این فضای سنتی و مذهبی(که قصد قضاوتش را نداریم و صرفا در پی بیان واقعیت‌های این دفتر، این‌گونه از آن می‌گوییم؛

همان‌گونه به گونه‌های دیگر از آن گفته‌ایم و خواهیم گفت)، مجموعه غزل «شبانامه»، سرشار از کلمات

حضرتی است، کلماتی چون خدا، پیغمبر، تسبیح، منزهت، رگت، نماز، مسجد، روزه، کوثر، ذوالجناح، سوره، رحل، تسبیح، قرآن و… و نیز شعرهای که بر تاک، سرسنت تسبیح، گنجشک با بی‌قراری ای‌های و هوی سکوت‌م، ای آرزوی قیومت! مستم به سویت بلنداست، تا‌کی تو دستی به یاری…؟ من با دو رگم تغزل باز آمدم در پناهت از من همین بندگان و از تو خداوند گاری…

یا عاشقانه‌هایی از این دست ملارانه که علاوه بر داشتن فضا و زبان مادر سنتی امروزی(که همین سنتی‌بودن، مسأره را به‌نوعی مذهبی هم نشان می‌دهد، خالی از کلمات «امین» و «آرزوی سسال تحویل» (که این آرزو به شکل مرسومش با دعا توأم

»

نگاهی به مجموعه غزل «شبانماه» اثر فاطمه عارف‌نژاد

ابره‌های انقلابی! کینه‌ها تان بیش باد!

[وارث گیلابی]

رود جاری از ستیغ کوه‌های گریه‌خیز
مقصدش دریاست، بسم‌الله الرحمن الرحیم
خون نمی‌خواهد، به آیات سحرخیزش قسم
خط خون خواناست، بسم‌الله الرحمن الرحیم
خطبه شمشیرها را تیزتر باید نوشت
ظاهر عاشواست، بسم‌الله الرحمن الرحیم
سینهن‌ها علقمه‌ست اینجاه علمداری کنبد
روضه سقااست، بسم‌الله الرحمن الرحیم
شهرتش از قله‌های شرق تا اعماق غرب
او جهان‌راست، بسم‌الله الرحمن الرحیم
ابره‌ای انقلابی! کینه‌ها تان بیش باد!
بغض توفان‌راست، بسم‌الله الرحمن الرحیم
صبح نزدیک است، آری در شبیخون فلق
حمله‌برق‌اناست، بسم‌الله الرحمن الرحیم
وعده‌گاه ما و ارواح شهیدان بعد از این
مسجدالفاصلت، بسم‌الله الرحمن الرحیم

بغض توفان‌زا و حمله برق‌آسا و مسجدالافصا
هم در ۳ بیت آخر این غزل انقلاب که با بسم‌الله الرحمن الرحیم دعوت به شروع کاری کارستان می‌کند، نشانه‌ای از الهام شاعرانه‌است در کتایی که بهار ۱۴۰۲ منتشر شده است. و این هم شکل دیگری از عاشقانه‌های فاطمه عارف‌نژاد از عطر آیینی بودنش:
برگشته‌ای بدون سورات به خیمه‌گاه
در امتداد واقعه، در عصر اشک و آه
دل‌وایس کسی‌ست نگاهت قدم‌قدم
چشم‌ت به خون‌نشسته چرا؟ آه ذوالجناح!

ای مرکب بهشت خدا! پس حسین کوف؟
افتاده عرش روی زمین در کجای راه؟…

در مجموعه غزل «شبانامه»، فاطمه عارف‌نژاد منهای شعرهای دفاع مقدسی و اشعار مقاومت و مدافعان حرم و از این قبیل، و نیز اشعار مذهبی و آیینی، اشعار دیگر این مجموعه نیز در بسیاری از مصراع‌ها و بیت‌ها با مفاهیم و تعباییر و کلمات مذهبی درآمیخته و به آن آراسته است و این به‌واسطه صورت گرفته است؛ اشعاری که دو سه نمونه از عاشقانه‌هایش را پیش از این دیدیم و نزدیک‌شان را به نگاه و فضای مذهبی. غزل‌هایی از این دست در مجموعه غزل «شبانماه» بسیار است

در مجموعه غزل «شبانماه»، فاطمه عارف‌نژاد منهای شعرهای دفاع مقدسی و اشعار مقاومت و مدافعان حرم و از این قبیل، و نیز اشعار مذهبی و آیینی، اشعار دیگر این مجموعه نیز در بسیاری از مصراع‌ها و بیت‌ها با مفاهیم و تعباییر و کلمات مذهبی درآمیخته و به آن آراسته است و این به‌واسطه دید و نگاه مذهبی فاطمه عارف‌نژاد صورت گرفته است؛ اشعاری که دو سه نمونه از عاشقانه‌هایش را پیش از این دیدیم و نزدیک‌ی‌شان را به نگاه و فضای مذهبی. غزل‌هایی از این دست در مجموعه غزل «شبانماه» بسیار است اما کلماتی در عاشقانه‌ترین شعرهای این دفتر است؛ کلماتی که برای مخاطب حرفه‌ای حکم دروازه‌ای دیگر از شعر باشد و پنجره‌ای دیگر از تخیل ناب. حتی غزل‌های قیصر امین‌پور هم که به‌نوعی غزل نئوکلاسیک است و چون غزل نئوکلاسیک‌تر هوشنگ ابتهاج کمتر به مرز غزل نو نزدیک می‌شود اما پنجره‌هایی دارد که تنها از خانه غزل قیصر بهسمت فضایی تازه و دیگر باز می‌شود. بی‌شک در این دفتر نیز غزل‌هایی از این دست نئوکلاسیک یافت می‌شود، ولی مهم کمیت و کیفیت آنهاست که بستگی به دامنه فعالیت فاطمه عارف‌نژاد در این زمینه دارد، تا هم بر تعداد اشعار متفاوت نئوکلاسیک خود بیفزاید و هم بر کیفیت و چون غزل نو نزدیک‌تر باشد به حلقه‌های حرم و از این قبیل، و نیز اشعار مذهبی و آیینی، اشعار دیگر این مجموعه نیز در بسیاری از مصراع‌ها و بیت‌ها با مفاهیم و تعباییر و کلمات مذهبی درآمیخته و به آن آراسته است و این به‌واسطه صورت گرفته است؛ اشعاری که دو سه نمونه از عاشقانه‌هایش را پیش از این دیدیم و نزدیک‌شان را به نگاه و فضای مذهبی. غزل‌هایی از این دست در مجموعه غزل «شبانماه» بسیار است

ما بربر به فراسوی مرزهای خیال
به دشت ناشدنی‌ها، به قله‌های مجال
به سرزمین عزیزی که روزهای شگفت
از ابتداهش می‌آیندمان به استقبال
ما بربر به شب خنده‌های ناممکن
به عصر شادی این دختر پریشان‌حال
ما بکش به جنونی که مطمئن باشم
به خلوتش نرسیده‌ست پای استدلال
که لحظه‌ای نکند متهم شوم به گناه
که لحظه‌ای نرود پاکی تو زیر سوال
در آن حریم که دل می‌کنند از لانه
به شوق شعر شدن واژه‌های بی‌پرولاب
نه خطرات جدایی در آن جهان باشند
نه رنج‌های زمانه که سد راه وصل…
بگو که شادترین فصل عمر در پیش است
بگو که نیست از این پس برای غصه مجال
ما بربر به بهشتی که آرزو دارم
ما بربر به فراسوی مرزهای خیال
غزل‌های فاطمه عارف‌نژاد تقریباً در این حال و هوا سپر می‌کنند که نمونه‌هایش را دیدیده‌ غزل‌هایی که نه‌تنها به لحاظ معنایی، معنوی، مفهومی، محتوایی، بلکه به لحاظ زبانی و نوع بیان؛ یعنی زبان شعری‌اش تا حدی و به نوعی تازه و امروزی است اما در این دفتر «فصل نو» قر‌امی گیرد، حتی بعضی از غزل‌ها یا

مخاطب حرفه‌ای از شعر تا همین حداست، یا حتی توقع مخاطبانی که شعر محمدرضا عبدالملکیان را دنبال می‌کنند!؟.

هرشب
شاپاش ماه
یک مشت بولک نقره‌ای‌ست
برای کودکان سربه‌هوای

همین کوچه
تا بوجه به حرف‌های بالا، آیا شاعر فکری می‌کند مخاطب با پذیرفتن این حرف‌ها و این نسبت‌ها و تشبیهات که متوجه «کوچه» کرده است، این کوچه اسطوره‌ای می‌شود؟ مثلا اسطوره‌ای در ذهن، رو یا و عشق؟!
الته شاعر در بعضی شعرها، برخلاف شعرهای پیشین که مثال زدیم، شعرش مدرن است؛ یعنی نوع حرکت شعرش و نیز با اختیار گرفتن اشتیای که کاربردش برخلاف معمول است، این مدرن بودن روشن می‌دهد و روشن است که کنایه از چه دارد؛ مثل شعر ذیل که «شعر» نقش فن‌دک و کبریّت را بازی می‌کند و «سیگار» را روشن می‌کند. در واقع شعار می‌خواسته از ابزار‌های دم‌دستی برای نشان دادن آرامش استفاده کند و واقع‌گرای‌اش امروزی باشد؛ مثل احمدرضاحمدی که گفت: «ما چقدر در خوردن پنیر خوش‌خیتیم.»

یا شاعری دیگر که گفت: «با پارم در پارک بستنی خوردم» و این همه یعنی دم‌دستی کردن عشق با ابزار دم‌دستی و اتفاقات روزمره، تا با این کار، خود عشق نیز امروزی و دم‌دستی نشان داده شود:
بی‌آن‌که چیزی بگویی
قدم‌هایت تندتر می‌شود
به خانه می‌رسی
لایه‌لای کتاب‌ها شعری‌ست
که سبک‌گارت را روشن می‌کند

بعضی شعرها هم مدرن نیستندبلکه مدرن به نظر می‌رسند، در صورتی که صرفا فانتزی و کود‌کانه‌اند و پشت سر خود چیزی جز بازی با حرف جالب بی‌معنایی که می‌تواند خنده یا لبخندی را بر لبمان بنشانند (و شاید چیزی بین فانتزی و فکلاحه که البته این ۲ با هم نسبتی هم دارند) در آن چیز دیگری پیدا نمی‌شود؛ مثل این شعر محمدرضا عبدالملکیان:

با قطار آمده بود
و تعجب می‌کرد
از دیدن این کوچه
و پنجره‌هایی که راه نمی‌روند
با این همه، شعرهای قابل توجه و زیبا و مدرنی نیز در این دفتر پیدا می‌شود؛ مثل ۲ نمونه ذیل:

من و اسب
بهله‌های پیش نیستیم
پیش از آنکه باخبر شوئد
از این کوچه سواری گذشته‌است
و این غبار
از دوردست‌ها می‌گوید

و نمونه دوم:
فقط با تو می‌گویم
این کوچه را
از روی رودخانه نوشتم

نقدی بر دفتر شعر «این کوچه را از روی رودخانه نوشتم» اثر محمدرضا عبدالملکیان

فرار از منطق به کوچه‌های خیال

کندکه هیچ، شگفت‌زده هم شود. در صورتی که شاعر باید این اتفاق عجیب را نشان دهد، نه‌تنها حرف بی‌ربطی را باز گو کند و انتظار داشته باشد که مخاطب حرفش را بی‌هیچ تمهیدی باور کند. این در صورتی است که این بیت حافظ که بسیار عجیب و بعید هم به نظر می‌آید، برای مخاطب باورپذیر است، همان بیٹی که گفت:

زین آتش نهفته که در سینه من است
خورشید شعله‌ای‌ست که در آسمان گرفت
در این بیت کنایه‌ای است که آن را باورپذیر می‌کند و آن اشاره به رنج و درد انسان دارد که شعله‌های آتشین و مذاب‌کننده خورشیدی هم در مقابل آن آتش عظیم، پارا‌آتش و شعله‌ای بیش نیست. به‌راستی کیست که نداند و نفهمد رنج و درد انسان عظیم‌تر از این شعله‌ها و آتش‌هاست. پس حافظ برای افراتر عجیب و غریبش هر تمهیدی اندیشه کرده که بر پایه منطق استوار است. در صورتی که شعر ۳ محمدرضا عبدالملکیان بایه و منطق شعری ندارد:

همه راه‌ها به همین کوچه می‌رسد
چه اتفاق عجیبی
این کوچه
از ۲ طرف بن‌بست است
شعر ۴ هم بیان صرف یک واقعیت است که تنها یک وجه شعری و زبانی کوچک دارد؛ آنجا که شاعر خواسته در ۲ سطر آخر عادت‌زدایی کند:

فراوش نمی‌کنم
این کوچه
از اول نه نامی داشته‌است

نه پلاکی
فقط یک چنار سبز
که پرندگان
دست از سرش برنمی‌دارند

شعر ۵ هم چیزی جز پیرچاندن مخاطب نیست؛ یعنی اول که می‌گوید: «کوچه همان کوچه است.» منظور کدام کوچه‌است؟ بعدمی‌گوید «پنجره‌ها سرک می‌کشند».

لابد به کوچه، که درست‌است اما «برای کدام اتفاق»؟ بعد «با کدام کلید روشن است»؟ آیا منظور شاعر این است که «تفاتی» همان «کلید» است؟ که احتمالا باید منظورش همین باشد. فرض می‌کنیم که همین باشد

اما منظورش را گنگ بیان کرده است:

کوچه، همان کوچه است و
پنجره‌ها سرک می‌کشند
برای اتفاقی
که با همین کلید روشن می‌شود
شعر ۶ هم بیان یک واقعیت صرف است که شاعر در آن جای «شعر» را با «پار» عوض کرده و هیچ کار دیگری جز این نکرده است:

زه بهانه‌ای بهتر از همین کوچه

زنگ بزمی
در آیفون تصویری بنشینتی
شعر صدایت را بشنود

۸ برخلاف شعرهای قبلی، منطق شعری

را رعایت کرده و حرف شاعر عینیت دارد؛ یعنی

مثل هر از هنری و هر شعری بر پایه واقعیت

استوار است؛ یعنی تخیل و رو یا و نگاه و فضای

فراواقعی شعر بر پایه واقعیت بنا و ترسیم شده

است اما با این همه، تمام حرف شاعر این است که

«برای سربه‌هوایی کودکان» که کنایه از شیظنت و

شادی‌های بی‌دلیل یا کود‌کانه کودکان است. «ماه

هر شب شاپاش می‌دهد به آنان، و آن یک مشت

بولک نقره‌ای‌ست.» شعر قشنگی است اما آیا توقع